



تحقیق عدالت

پدیدآورنده (ها) : دوانی، محمد؛ مایل هروی، نجیب

علوم قرآن و حدیث :: نشریه مشکوة :: بهار و تابستان ۱۳۶۷ - شماره ۱۸ و ۱۹ (ISC)

صفحات : از ۳۵ تا ۴۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/58599>

تاریخ داندلود : ۱۴۰۵/۰۱/۲۰

کاربر گرامی، فایل داندلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



عناوین مشابه

- جلوه‌های عدالت ترمیمی بزهکار محور آئین دادرسی کیفری در مرحله تحقیق و تعقیب
- تحقیق / مفهوم عدالت در آینه قرآن
- روش تحقیق در عدالت کیفری و جرم شناسی
- مجریان عدالت کیفری در نظام حقوقی انگلستان (مرحله تحقیق و تعقیب)
- رأی وحدت رویه دیوان عدالت اداری
- فرآیند جبران خسارت بزه دیدگان در نظام عدالت کیفری ایران
- رأی وحدت رویه دیوان عدالت اداری
- نظام عدالت کیفری در انگلستان و ولز: سیاست ها و رویه
- اصلاح ذات البین و نظریه عدالت ترمیمی
- بودجه دولتی و عدالت اجتماعی

نوشته: محمد دوانی
تصحیح: نجیب مایل هروی
گروه تصحیح متون

تحقیق عدالت

I – یادداشت مصحح

باز دیدم که ظالمان بودند	در جهان هفته‌ای نیاسودند
زانکه او ظالم و مسلمان بود	خلق عاجز، خدای ناخشنود
چشم دل بازکن ز روی یقین	ظلم حجاج و عدل کسری بین...
ظلم از هر که هست نیک بدست	وان که او ظالم است نیک بدست
هر کجا عدل روی بنمودست	نعمت اندر جهان بیفزودست
هر کجا ظلم رخت افکنده است	مملکت را ز بیخ برکنده است
عدل بازوی شه قوی دارد	قامت ملک مستوی دارد

ابیاتی را که از کلک بیانی سنائی غزنوی - سخنور متفکر سده پنجم و ششم هجری - خواندیم با آن که در تاریخ تمدن اسلامی نظایر گوناگونی دارد، ولی هرگز توسط حاکمان ناآگاه در تاریخ سیاسی - اجتماعی اسلام ملحوظ و مرعی نبوده است، به همین جهت است که تمدن اسلامی - با آن که ارکان و اصول زندگی جوامع بشری را تضمین کرده و آن همه آراء سخته و پخته علمی و فرهنگی را به جهان انسانی به ارمغان آورده - ولی سوکمندانه بهره‌یابی از ارمغان مزبور را برای مسلمانان متفکر و دلسوز نامیتر و نامهمی کرده است.

آنگاه که نظری به شعب علوم اسلامی - اعم از علوم خلص و علوم پرورده در جهان اسلام، و علومی که بر اثر کم توجهی، پیوند آن با تمدن اسلامی قطع شده است - بیندازیم، می‌بینیم که کمتر دقیقه‌ای است از دقائق مربوط به شؤون زندگی معنوی و مادی، که از نظر باریک بین و ذهن نازک اندیش دیده‌وران مسلمان بدور مانده باشد.

یکی از دقائق مزبور - که معاصران باید به تحقیق و تدقیق پیرامون آن پردازند - آیین کشورداری است و اسباب و لوازم معنوی و مادی آن، که محققان مسلمان - اعم از حکیمان، متکلمان، محدثان، فقیهان و حتی عده‌ای از عارفان - درباره آن نگاشته‌هایی عمیق پرداخته‌اند، و از دیدگاه‌های تشریحی، فلسفی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به بررسی آن اهتمام ورزیده‌اند.

نگارنده این سطور نزدیک به یک سال است که در پیرامون نگاشته‌ها و مؤلفات مربوط به

«آیین کشورداری در تمدن اسلامی» جستجویی کنم، و سعی بر آن دارم که نصوص تاریخی این زمینه را مورد تدقیق قرار دهم. در میان انبوهی از نصوص مذکور کم نیست رساله‌ها و کتابهایی که در خصوص آراء سیاسی- اجتماعی در جهان اسلام پرداخته شده و چاپ نشده باشد. بنابراین بر آن شده‌ام که سوای تأمل و بررسی این دسته از میراث فرهنگی اسلام، نصوص چاپ نشده آن را در بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی (ع) به تصفح و تفحص برگیرم و به صورت مقاله-در نشریات ادواری بنیاد-و به هیأت رساله و کتاب به گونه مستقل عرضه کنم^۱.

به هرگونه، یکی از دانشمندان دیده‌ور و ذی فنون که در سده نهم هجری به آیین کشورداری در تمدن اسلامی توجهی درخور کرده و ستون این شأن از شؤون تمدن بشری- یعنی مسأله عدالت- را باز نموده، جلال‌الدین محمدبن سعدالدین اسعد کازرونی است که در دوان شیراز به سال ۸۳۰ ه. ق زاده شده و زیر نظر پدر- که پیشه قضاوت داشت- و دیگر استادان عصری به تعلیم پرداخت و پس از هفتاد و هشت سال تلاش پیگیر و تألیف و تصنیف دهها رساله و حاشیه و کتاب در زمینه‌های کلام، اخلاق و دیگر علوم اسلامی، به سال ۹۰۸ ه. ق درگذشت.

در خصوص ترجمه احوال و نقد آثار محقق دوانی در تذکره‌ها و تواریخ عصری مانند حبیب‌السیر و البدرالطالع و امثال آن نکاتی در خور تأمل آمده، و نیز یکی از معاصران ما کتابی مستقل در نقد احوال و آثار او نوشته است، ولی نقد آراء و عقاید کلامی، فلسفی، اجتماعی، فقهی و عرفانی او، و نیز نسخه‌شناسی و کتابشناسی نگاشته‌های عربی و فارسی او، و هم تأثیر آراء او بر اصحاب و شاگردان او نیاز به تحقیقی علمی و محققانه دارد که ان شاء الله تعالی نگارنده این سطور پس از نشر رساله‌های فارسی نامبرده، به این مهم خواهم پرداخت. اما اشاره به یک نکته که شوکانی در البدرالطالع (۱۳۰/۲) آورده است در این مختصر لازم می‌نماید و آن این که نامبرده درباره دوانی می‌نویسد: «محمدبن اسعد الملقب بجلال‌الدین الدوانی... الشافعی عالم العجم بأرض فارس»؛ و این سخنی است صائب، ولی در مورد مرحله اول از زندگی دوانی- زیرا نامبرده در مرحله نخست زندگیش که تا تألیف نورالهدایه ادامه داشته بر مذهب شافعی بوده، و سپس به مذهب امامیه اثنی عشریه روی آورده است^۲. و این نکته دقیقاً از نورالهدایه او استنباط می‌شود.

۱. یکی از فوریتهای تحقیقاتی در این زمینه تهیه کتابشناسی موضوعی آن است که بر نگاشته‌های مستقیم و غیر مستقیم عنوان مورد بحث اشتمال داشته باشد. این مهم نیز هم اکنون در بنیاد پژوهشهای اسلامی در دست تتبع است.

۲. درباره احوال و آراء و آثار دوانی یکی از همشهریان او به نام محمد علی بن محمد بنی دوانی رساله‌ای نوشته است موجز و مفید، که به کوشش آقای مظفر بختیار چاپ شده. ر. ک: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۷۲-۷۳، شهریور ۱۳۴۹، ص ۴۴۷ به بعد. نیز نظامی با خرزنی در مقامات مولوی جامی در خصوص آراء و توان فکری دوانی نکاتی بکر دارد. بنگرید به همان کتاب، به کوشش ن. مایل هروی، تهران [۱۳۶۷]. هم رجوع کنید به: عاملی، اعیان الشیعه ۲۸۷/۴۳، زرکلی، الاعلام ۲۵۷/۶، استاد دانش پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۲۹۲/۳.

چنانچه استاد سید جلال الدین آشتیانی به نقل از مرحوم استاد آقامیرزا احمد آشتیانی نگارنده را توجیه دادند به این قرار: قال [المحقق الدوانی] رحمة الله في رسالته المسماة بنور الهداية: وان كان اختلاف كثير في تعيين خليفة الرسول (ص) ولهم اقوال و مذاهب مختلفة لكن القول الحق الحقيق بالتصديق منها يدور بين المذهبين فقط وهما مذهب أهل السنة والجماعة القائلين بخلافة الخلفاء الاربعة ومذهب الشيعة القائلين بامامة الائمة الاثني عشر، ثم اني بعد ما نظرت في كتب الفريقين رأيت فيها لا ثبات مذهبهم كلمات واذلة كثيرة لا يمكن تحريرها، لكن لما راجعت الى قانون العقل قضيت بان خليفة النبي (ص) كان آية وأنموذجاً له فلا بد ان يكون في الكمالات العلمية والعملية والنفسانية والروحانية مشابهاً له (ص) وان يكون ذا نفس قدسية ليكون على حسب استعداده معصوماً من اول العمر الى آخره، ويكون قوله حجة لاشائبة فيه اصلاً ويبقى دين النبي (ص) و شريعته على حاله. و بعدالتتبع في الكلمات المتفق عليها (بين الفريقين) والمختلف فيها، علمت بانّ علياً عليه السلام بلغت كمالاته العلمية والعملية التي حذ جعله النبي (ص) بأمر الله عزوجلّ في مرتبة نفسه الشريفة... (لوامع الحقائق في اصول العقائد، ص ۳۱)

دوانی از جمله دانشمندانی است که به شؤون سیاسی - اجتماعی زندگی هموطنان خود پیوندی استوار داشت، و چون به علت دارا بودن شغل قضاوت بر دقایق آیین کشورداری در قلمرو تمدن اسلامی عصرش آگاه بوده، چهار رساله جداگانه در تحقیق عدالت، و آثار آن بر حکومت نگاشته است از جمله رسائل چهارگانه مزبور، یک رساله آن به کوشش استاد مشکاة به چاپ رسیده، و سه رساله دیگر تا کنون احیا و عرضه نشده است.

نگارنده بنا بر داعیه تحقیق در موضوع «آیین کشورداری در تمدن اسلامی» سه رساله چاپ نشده دیگر را فراهم آورده که به ترتیب در نشریات ادواری بنیاد پژوهشهای اسلامی عرضه خواهد شد.

رساله حاضر که مشتمل بر مقدمه، مقصد، فصل و خاتمه ای است در چگونگی فراهم آمدن صفاتی است که در آدمی خصیصه عدالت و عدالت گستری را می پروراند. این رساله را دوانی در نیمه نخست عمرش - که در شیراز بسر می برده - نوشته، و توسط شخصی به نام شمس الدین محمد - که او را «فرزید روحانی» خود می نامد - به یکی از فرمانروایان مسلمان شبه قاره هند فرستاده، و از او خواسته است که: چون شجاعت و سخاوت تو عرصه آفاق را فرو گرفته، اگر متصف به ملکات فاضله - که نتیجه آنها عدالت و عدالت گرایی است - بشوی، مستحق خلافت در جامعه مسلمانان توانی شد.

از رساله مذکور سه نسخه به قرار زیر مورد استفاده ما در مقابله این متن قرار گرفت:

۱- نسخه پا/

نسخه ای است به خط نستعلیق در مجموعه ۱۴۳ S.P و پاریس که در ۹۰۶ یعنی دو سال

پیش از وفات دوانی کتابت شده است.^۲ این نسخه را اساسِ متن حاضر قرار داده ایم.

۲- نسخه رض ۱/

نسخه‌ای است به خط نسخ، که به شماره ۱۱۳ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود و از نسخِ وقفی ابن خاتون بوده. کاتبِ نسخه /پا/ در دو موضع به قدر هشت سطر انداخته است که با توجه به این نسخه تکمیل و تصحیح شده.

۳- نسخه رض ۲/

نسخه‌ای است به خط نسخ که به شماره (۲۱۵ اخلاق) در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی محفوظ است. این نسخه نیز هموزن و برابر است با نسخه رض ۱.

در رسم الخط نسخه‌ها در مواردی اندک، مانند تبدیل /ج/ به /چ/، /ک/ به /گ/، /ب/ به /پ/، و وصل و فصلِ پاره‌ای از حروف و کلمات، تغییراتی روا داشتیم. در پایان از همکارانِ ارجمند گروه تصحیح متون که در این کار ناچیز بنده را یاری کرده‌اند تشکر می‌کنم و توفیقِ بیرون از حد و عدّ برای آنان آرزو دارم، والحمد لله اولاً و آخراً.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

II- تحقیق عدالت (متن)

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین بدرقه ای که^۴ قوافل معانی را از دیار فارس جمعیت اساس قلب انسانی به سواد خطه هندوستان خط رساند شکر پادشاهی عادل سزد که خوان احسان در بسط جهان از برای ذرات اکوان انداخته، گرسنگان عرصه امکان را که به حسب قابلیت ذاتی طالب نعمت و جوداند از بساط کرم و جود به انواع نعم و نعیم نواخته. کریمی که به مدد از فیض ازلی و رحمت ازلی، پیوسته ریاض حقایق مکونات را تازه و سبز دارد. رحیمی که رحمت بی علتش همواره درماندگان مضیق عجز و انکسار را دستگیری نموده، یک لحظه به خود باز نگذارد. مبدعی که^۵ نقوش اکوان و رقوم صور اعیان را بر لوح قابلیت ازلی تعلیم ابداع و رقم اختراع نگاهشت، و نشانه انسانی را— که فذلک حواصل کون و مکان سر دفتر حقایق اعیان است— به خلعت اعزاز طراز خلافت^۶ مخصوص داشت. عادل که خان و مانی مور ضعیف را از تعرض جوارح در کنف زوایاء ارض محفوظ و مصون داشت، و پشه حقیر را به رسم سیاست بر فیل کبیر جبار صفت بگماشت.

و درود بر کاملی که با آنکه غرض^۷ از ترتیب مهمانخانه کون و مکان وجود با جود او بود، دست تصرف به لذاذذ جسمانی که مطمح نظر طفلان راه هست نیالود، بلکه اسباب ذنیه ذنیویه را به اعداء بهیمه گذاشت، آب و علف به حیوانات داد، و پای عرش فرسای بر سر دو کون نهاد. و برآلی کرام و اصحاب عظامش که حارسان حوزه شرع مبین، و فارسان میادین دین اند.

اما بعد چون صیت عدن پروری^۸ و فضل گستری حضرت پادشاه جهان، وارث ملک سلیمان، نقاوه سلاطین زمان، عین اعیان، خواقین دوران، صدیق کرامت، فاروق شهامت، عثمان حیا، مرتضای سخا؛ آن که از نهالی نشأت کریمه او حدیقه بسط امین فاروقی را صفایی، و از زلالی جود و افضالش روان حاتم طائی را روایی^۹ شد، رای برهان نمایش به عدل شامل احیاء مراسم عمری نموده، کف دریا نوالش اقتضاء آثار مآثر شعار علوی فرموده، دراری افلاک را اگر نه خوف آن بودی که چون لؤلؤی لالا ایشان را به کمترین لالائی بخشد، هرآینه در سلک دُر در خزانه عامره

۴. رض ۱، ۲/ بدرقه که

۵. پا/ صانی که

۶. رض ۲/ خلعت خلافت

۷. رض ۲/ کاملی که غرض

۸. رض ۲/ صفت

۹. رض ۱/ دوای، رض ۲/ روانی

منتظم بودندی، و آفتاب و ماه را اگر نه بیم آن بود که به جای نقدین ایشان را در وجه اجراء فروترین گدائی صرف کند البته در تحت تصرف صرافان وجو خاصه درآمدندی. السلطان الممثل لنهی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^{۱۰} عین اعیان الزمان، عادل خان — خلد الله تعالی ملکه و اجری فی بحر السعادة — در بسیط زمین همعنان شمال و صبا شده، و طنین مکارم آن حضرت در طاس مینایی فلک چنان افتاده که گوش ساکنان اقطار و ناطقان هردیاری از آن پُر شده. خواص و عوام به شکر انعام عامش رطب اللسان، و طوائف انام به ذکر احسان بی پایش عذب البیان.

این حقیر فقیر جلال الدین محمد بن اسعد الصدیقی را مدتها این معنی در خاطر می گذشت که سلسله موالات شیخین و مضافات عمرین را به دست دعای مخلصانه تحریک نماید، و به وسیله اتحاف تحفه روحانی این علاقه جسمانی را مستحکم گرداند، و بنا بر هرگونه موانع اعذار و عوایق ادوار چهره این امنیت در حجاب تسویف و تعلل بود تا درین فرصت که جناب سیادت مآب معالی قیاب، قره عیون ارباب السیادة، قوه متون اصحاب السعادة، ثمره الدوحة الشریفة الشریفیة، باکوره بستان العزة المنیفة، مجمع مکارم الاخلاق نادرة الآفاق بالشامائل الحمیدة بالوفاق المتحلی بالفضائل النسبیة، المشرف بالکمالات الحسیة، المختص بعناية الله الأحد الصمد، شمس الملة والسیادة والفضیلة والدنیا والذین محمد، الله تعالی ترقیه الی معارج آباءه الکبار من الائمة الأطهار والأجلة الأخیار^{۱۱}، که این فقیر را برادری است جانی، بل فرزندی روحانی، و علاقه میان آن جناب و این فقیر تالی علاقه روح و بدن، و دو تایی رابطه غریب به وطن تواند بود، از دریابار فضل و افضالی آن حضرت رجوع به وطن مألوف فرموده، ساکنان این دیار را — بخصوص^{۱۲} معتکفان گوشه انتظار — مشرف ساخته، ذکر مآثر حمیده و مکارم پسندیده و شمایل عدیده آن حضرت بر وجهی نمود که داعیه مکنون را مجالی کون نماند. و چون فضیلت عدالت بر جمیع فضایل انسانی شامل و محیط است قرعه اختیار بر آن افتاد که درین رساله بیان ماهیت و احکام آن بر وجه اختصار کرده شود، اگر چه بنا بر پریشانی روزگار مجال توجهی لایق نمودن، و رجوع به مخزونات خاطر کردن نبود، اما به مقتضای «مالا یدرک کله لایترک کله» آنچه در وقت بی مزید کلفتی به خاطر فاتر رسید بر طبق عرض نهاده، تحفه مجلس عالی و محفل سامی سلطانی ساخت، امید که این نورسیدگان عالم غیب — که به امید قبول حضرت سلطنت پناه از شهرستان قدس و نزاهت به سواد هندوستان خط و کتابت آمده اند — در نظر عالی، منزلی لایق از قبول خواهند یافت إن شاء الله. و این رساله مشتمل است بر مقدمه ای و مقصدی و خاتمه ای.

۱۱. رض ۲ / «الله تعالی... الأخیار» ندارد

۱۰. النحل (۱۶) ۹۰

۱۲. پا/ خصوص

مقدمه

پوشیده نیست که نفسِ ناطقهٔ انسانی از سنخِ ملکوت و عالمِ مجردات است، و تعلقِ او به بدن بنا بر توقّفِ کمالاتِ اوست بر او. و چون به حکمِ «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ»^{۱۳}. هر موجودی را به حسبِ اقتضاءِ حکمتِ بالغه از برای غایتی و مصلحتی خلق فرموده اند، پس نفسِ انسانی را برای حکمتی خلق فرموده باشند؛ و آن حکمت به موجبِ نصِّ شریفِ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۴} تحقق به کمالِ عبودیت است که عبارت است از: صرفِ قویِ تماماً در تشبّه^{۱۵} به صفاتِ الهی به قدرِ امکان، تا شخص به سببِ آن عبدِ الله، بل خلیفهٔ الله شود. پس بر آدمی واجب است که سعی نماید در تکمیلِ نفسِ خود به تحصیلِ فضایل، و ازالهٔ رذایل، و الا چون قطع تعلق نماید و کدورتی^{۱۷} که نفس را به واسطهٔ سکرِ طبیعت حاصل شده مرتفع گردد، به غیر از آلم و حسرت حاصلی نداشته باشد، و ندای و آحسرتا عَلَيَّ مَا فَرَطْتَ فِي جَنبِ اللَّهِ در عوالمِ ملکوت اندازد.

کاری می‌کنیم ورنه ندائیت برآورد روزی که رختِ روح به جای دگر کشیم^{۱۸}

مقصد

چون نفسِ ناطقه به حسبِ رتبهٔ وجود واسطه است میانِ عالمِ عقول^{۱۹}— که مجردات صرف اند— و عالمِ اجسام— که مادیاتِ محض اند— پس او را رویی به عالمِ علوی است، و رویی به عالمِ سفلی، و از حیثیتِ اولی استفادهٔ علوم و معارف از جواهرِ قدسیه نماید، و به این اعتبار او را قوتِ نظری گویند، و از حیثیتِ ثانیه به تدبیر و تصرف در بدن اقدام نماید و ازین جهت او را قوتِ عملی گویند. پس او را به اعتبار هر قوتی کمالی باشد. و چون قوتِ عملی دو شعبه است: یکی تحریک به جلبِ ملایم، و آن را قوتِ شهوی گویند، و دیگر به تحریک در دفعِ منافر، و آن را قوتِ غضبی گویند، به هر شعبه او را کمالی است.

۱۴. الذاریات (۵۱) ۵۶

۱۶. رض ۱/ برهر آدمی، رض ۲/ پس هر آدمی
۱۸. رض ۲/ بیت «کاری کنیم... کشیم» ندارد

۱۳. الدخان (۴۴) ۳۸

۱۵. رض ۲/ تخلق

۱۷. رض ۱/ حراری

۱۹. پا/ معقول

پس اصول فضایل منحصر در سه باشد به عددِ قوای نفس:

اول کمالِ قوتِ نظری، و آن اطلاع است بر حقایقِ موجودات و احوالِ ایشان به قدرِ توان و اندازهٔ امکان، و آن را حکمت خوانند.

دوم کمالِ قوتِ شهوی، و آن اقتضای است از مشتبهاتِ حسی و لذاتِ جسمانی بر قدرِ ضرورت و حدِّ مصلحت، بی افراط و تفریط، و آن را عفت خوانند.

سوم کمالِ قوتِ غضبی، و آن ملکهٔ استعمالِ غضب است بر وجهی که مستحسنِ حکم عقل باشد به حسبِ مواد و کیفیت و کمیت، و آن را شجاعت خوانند.

و چون این سه فضیلت حادث شود و امتزاجی روحانی در میانِ ایشان واقع شود و از امتزاجِ ایشان حالتی متشابه شبیه به کیفیتِ مزاجی حاصل شود^{۲۰} که کمال و تمامیِ فضایل به آن باشد آن را عدالت خوانند. و ازین جهت به اجماع حکماء متقدم و متأخر اجناسِ فضایل چهار است، سه به منزلهٔ اجزاء مادیِ عدالت اند، و یکی به منزلهٔ جزوِ صوری است. و عبارتِ ایشان در آنکه عدالت فضیلتی بسیط است یا مرکب از فضایلِ ثلاثه، مضطرب است؛ چه در بعضی مواضع تصریح نموده اند به ترکیبِ عدالت از آن سه، و در بعضی محالِ تلویح فرموده اند بلکه تنصیب بر بساطتِ او. و اکثرِ عباراتِ ایشان به بساطت اصل است. چنانچه از ملاحظهٔ مظانِ آن به نظرِ افتکار ظاهر می شود. و در عبارتِ اخلاقیِ ناصری^{۲۱} - که قدوةٔ ارباب این فن است - اگر چه ظاهر در بساطت است و از اضطراب خالی است، اما در تعریفِ عدالت مشوش است؛ چه اولاً تعریفِ عدالت بر آن وجه کرده که مذکور شد، و ثانیاً گفته که: قوتِ ادراک نیز چون قوتِ تحریک دو شعبه دارد: یکی قوتِ نظری، و از تهذیب او فضیلتِ حکمت ظاهر شود، و دیگر قوتِ عملی، و از تهذیب او عدالت حاصل شود. و بعد از آن گفته که: چون کمالِ قوتِ عملی آن است که تصرفاتِ او در آنچه تعلق به عمل دارد بر وجهی باشد که باید، و تحصیلِ این فضیلت تعلق به عمل دارد ازین جهت حصولِ عدالت موقوف باشد بر حصولِ سه فضیلتِ دیگر.

و بر فطنِ لیبی پوشیده نیست که در میانِ این دو تعریفِ بونی بین است؛ چه در تعریفِ اول عدالت کیفیتِ متشابه بود حاصل از ازدواجِ ثلاثه. و درین تعریفِ کیفیتِ است حاصل از تهذیب شعبه از قوتِ ادراک. و ایضاً درین تعریفِ عدالت راجع به ادراکِ خاص می شود، و در آن تعریفِ راجع به ملکه، که مبدأ ادراک و غیر آن است چون افعالِ قوتِ شهوی و غضبی. و ایضاً توقف حصولِ عدالت به تعریفِ ثانی بر عملِ ظاهر نیست، بلکه ظاهرِ خلافِ آن است؛ چه عدالت براین تقدیر عبارت از علمِ حکمتِ عملی بود که آن معرفتِ اموری است که وجود آن به قدرت و اختیار انسانی باشد. و شک نیست که حصولِ آن هیچ توقفی بر عمل ندارد و بی تکلفی تام و تغسفی حام

میان این دو سخن متعذر می‌نماید.

[و آنچه به استقامت أقرب می‌نماید آن است که عدالت عبارت است از ملکه‌ای در غایت اعتدال در جمیع افعال، پس ملکات ثلاثه به منزله خُدّام او باشند و رئیس مطلق عدالت بود^{۲۲}.] و اگر کسی مناقشه در بساطتِ عدالت نماید و گوید: چرا نشاید که مجموع ملکات ثلاثه عدالت باشد چنانچه ظاهر بعضی عبارات ایشان است؛ چه حدوث را کیفیتی وحدانی ظاهر است و دلیل بر حدوث آن قائم نه؟

گوییم که: شک نیست که نفس و خدانی الذات است و تعدّد قوی در او از حیثیت مظاهر و آلات و آثار است، و همه در ذات راجع به حقیقت وحدانی آدمی شوند. چنانچه اساطین حکما — که ایشان را به عرف زمان ما اشراقیان گویند — تحقیق آن نموده‌اند، و همانا این معنی ظلّ صفات الهی است که به اعتبار مظاهر و آثار، و آنکه هریک را صلاحیت حدوث بدون الأخری هست متعدّد باشند، و چون نفس متمون به آن گردد بر وجهی که علی الدوام افعال بر قانونی مضبوط و نهجی مقرر از او صدور یابد بی تجشّم رویتی جدید و سعتی مستأنف، آن ملکه عدالت باشد.

فصل

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی

بباید دانست که در تحت اجناس چهارگانه فضایل انواع نامحصور مندرج است. از آن جمله آنچه شهر است هفت در تحت حکمت است: [اول ذکا. دوم سرعت فهم. سوم صفای ذهن. چهارم سهولت تعلّم. پنجم حُسن تعقل. ششم تحفظ. هفتم تذکر^{۲۳}.] اما ذکا ملکه سرعت استنتاج قضایا و سهولت استخراج نتایج است، و این به سبب کثرت مزاوله مقدمات منتهجه تواند بود.

اما سرعت فهم، ملکه انتقال از ملزوم به لوازم است بی فضل مکشی. و همانا فرق میان این دو آن است که اول راجع به سرعت حرکت فکری می‌شود و ثانی در غیر فکر. مثل انتقال از ملزومات تصویری به لوازم آن یا از قضایا به عکوس مستویه، یا عکس نقیض آن.

و اما صفای ذهن ملکه استعداد استخراج مطلوب است بی اضطراب و تشویشی که به او

رسد.

و اما سهولت تعلّم آن بود که نفس را حدتی حاصل آید در نظر، تا بی ممانعتِ خواطر متفرّقه

بکلی توجه به مطلوب کند. و فرق بینهما دقیق است و به اعمالی نظر حقیق.
 و اما حسن تعقل آن است که رد بحث و استکشاف از هر مطلوبی جدی که لایق آن است
 نگاه دارد تا نه اهمال امری داخلی نماید و نه اعتبار خارجی^{۲۴}.
 و اما تحفظ آن است که صورتی که عقل باوهم به قوت تفکر یا تخیل ملخص گردانیده باشد
 نیکو ضبط کند.

و اما تذکر ملکه ملاحظه صورت محفوظه است در هر وقت که خواهد به آسانی.
 و آنچه در تحت شجاعت است یازده است: اول کبر نفس. دوم نجذت. سوم علو همت.
 چهارم ثبات. پنجم جلم. ششم سکون. هفتم شهامت. هشتم تحمل. نهم تواضع. دهم حمیت.
 یازدهم رقت.

اما کبر نفس آن باشد که نفس به کرامت و هوان مبالات ننماید و به یسار و اغسار التفات
 نکند، و ملکه احتمالی ناملازم داشته باشد.

و اما نجذت ملکه ثبات است چنانچه در وقت اخطار جزع به او راه نیابد و حرکات نامنتظم
 از او صادر نشود.

و اما علو همت آن باشد که نفس را در طلب جمیل حقیقی دارد^{۲۵} و مطالب و مکاره این
 جهان ملحوظ نظر اعتبار نباشد، و به آن خرم و غمگین نشود به حدی که از هول مرگ نیز باک ندارد.
 و اما ثبات، قوت مقاومت آلام و شداید است تا زیاده در او تأثیری نکند و شکسته نشود.
 و اما جلم آن باشد که طمأنینتی در او حاصل شود که زود، بلکه مطلقاً مغلوب غضب
 نشود.

و اما سکون آن باشد که در خصومات یا محاربات که جهت حفظ حرمت دین یا نفس یا
 عصبیت لازم شود، خفت ننماید. و این را عدم ظیش نیز گویند.
 و اما شهامت، حرص نفس است بر ائتنا امور عظام، از جهت ادخار ذکر جمیل، بل اجر
 جزیل.

و اما تحمل، ملکه تکلف استعمال آلات بدنی است در اکتساب امور پسندیده.
 و اما تواضع آن است که خود را مزیتی نشمرد بر کسانی که در جاه دون او باشند.
 و اما حمیت آن باشد که در محافظه ملت با حرمت از عوار و هوان، تهاون جایز ندارد.
 و اما رقت، ملکه تأثر است از مشاهده تألم ابناء جنس، بی اضطرابی که در احوال او طاری
 شود.

و اما انواعی که در تحت جنس عفت است به حسب مشهور دوازده است:

اول: حیا، و آن انحصارِ نفس است در وقتِ استشعارِ از ارتکابِ قبیح، به جهتِ احتراز از استحقاقِ مذمت.

دوم: رفق، و آن انقیادِ نفس است اموری را که حادث شود به طریقِ تبرّج.

سوم: حُسنِ هدی، و آن کمالِ رغبتِ نفس باشد به استکمالِ خود.

چهارم: مسالمت، و آن مُجاملت است در وقتِ بیاعِ اداءِ مختلفه و اهواءِ متفرقه.

پنجم: دعت، و آن سکونِ نفس است در وقتِ حرکتِ شهوت.

ششم: صبر، و آن مقاومتِ نفس است با اهواء، تا متابعت و مزاولتِ لذاتِ قبیحه از وی

صادر نشود. و بعضی صبر را تعمیم کرده‌اند از این تحمّلِ شاق و متاعب و اموری ناملایم؛ و به این

اعتبار تعلق به قوتِ غضبی دارد.

هفتم: قناعت، و آن استحقاقِ نفس است به مآکل و مشارب و ملابس و غیر آن، و اکتفا

به قدرِ ضرورت از آن.

هشتم: وقار، و آن آرام گرفتن است و تحرّز از شتابزدگی مجاوز از حدِّ اعتدال.

نهم: ورع، و آن ملازمتِ نفس است بر اعمالِ حمیده و افعالِ پسندیده.

دهم: انتظام، و آن، آن است که نفس را تقدیرِ امور بر وجه لیاقت و حسبِ مصلحت ملکه

شود.

یازدهم: حریت، و او آن است که نفس را ملکهٔ اکتسابِ مال از مکاسبِ جمیله، و صرف

آن در مصارفِ لایقه حاصل شود، و امتناع نماید از اکتسابِ مکاسبِ ذمیمه، یا صرف در مصارفِ

غیر لایقه.

دوازدهم: سخا، و او آن است که انفاقِ مال بر او^{۲۶} سهل و آسان باشد تا آنچه باشد به آنکه

باید، چندان که شاید، برساند. و در تحتِ سخا انواع بسیار است و تفصیلِ آن از دیگر مواضع باید

طلبید.

و ببايد دانست که ملکهٔ شجاعت غالباً مستلزمِ سخاوت می‌باشد؛ چه هرگاه که نفس را

ملکهٔ تحمّلِ اخطار و تثبّت در مخاوف که مَظَنَّةٔ هلاک بُود حاصل شود هرآینه نقصان و فواتِ مال

نزد او حقیر باشد، و خلافِ این بغایت نادر تواند بود. و استلزامِ سخاوتِ شجاعت را اکثری نیست

اگرچه بیشتر از استلزامِ دیگر ملکات است غیر از عدالت.

اما انواعی که در تحتِ جنسِ عدالت بُود هم دوازده است: اول صداقت. دوم الفت. سوم

وفا. چهارم شفقت. پنجم صلّهٔ رحم. ششم مکافات. هفتم حُسنِ شرکت. هشتم حُسنِ قضا. نهم

تَوَدُّد. دهم تسلیم. یازدهم توکل. دوازدهم عبادت.

اما صداقت عبارت است از دوستی صادق.
 و اما الفت عبارت است از تألف و توافق آراء طایفه، و عقاید ایشان در معاونت و موافقت با یکدیگر.

و اما وفا، ملکه التزام طریقِ مواسا و معاونت است.
 و اما شفقت تأثر و انفعال است از ناملایمی که به کسی رسد بی استحقاق، و قصرِ همت در ازاله آن بر وجه امکان.
 و اما صلۀ رحم آن است که خویشانِ خود را در خیرات— که او را باشد— با خود شریک سازد.

و اما مکافات آن باشد که هر نفعی که از کسی به او رسد به مثل آن یا به زیاده بر آن مقابل گرداند و در اساءت به کمتر از آن اکتفا نماید.

و اما حُسنِ شرکت آن بُود که داد و ستد و معاملات بر وجهی کند که موجب انحرافِ خاطرِ شرکا نشود به حسبِ امکان، [و به شرطِ محافظت بر قانونِ اعتدال^{۲۷}].

و اما حُسنِ قضا آن است که حقوقِ دیگران بگذارد و بقاء آن در ذمتِ خود روا ندارد.
 و اما تودُّد طلبِ مودتِ اکفا و افاضل باشد به طیبِ کلام و اکرام و انعام و دیگر اسباب، که مقتضی آن تواند بود.

و اما تسلیم آن است که احکامِ الهی و نوامیسِ شرعی و اوضاعِ نبوی و نظایر آن از رسومِ ائمه و مشایخِ طریقت را رضا دهد و به حُسنِ تلقی قبول نماید، و اگر چه موافقِ طبع او نباشد.

و اما توکل آن است که در اموری که خارج از حیطهٔ مقدرتِ بشری و رویتِ انسانی باشد زیادت و نقصان و تعجیل و تأخیر نطلبد و طلبِ خلافِ آنچه واقع است نکند.

اما عبادت آن است که تعظیم و تمجیدِ خالقِ بجا آورد، و اوامر او را به قدرِ طاقت و استطاعت انقیاد نماید، و از نواهی او به حسبِ امکانِ مجتنب باشد و مدرکِ تفصیلِ عبارت، شریعتِ حقّهٔ محمدی است عَلَی وَاضِعْهَا اَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَاكْمَلُ التَّسْلِيْمَاتِ.

خاتمه ۲۸

از طِبِّ مباحثِ سالفه معلوم شد که عدالتِ مشتمل است بر جمیعِ فضایل؛ چه هرگاه که تمامیِ قوای انسانی در موضوعاتِ خود بر وجهِ اعتدالِ صرف نماید هرآینه جمیعِ کمالاتِ حاصل

شود و از جمیع رذایل اجتناب لازم آید. و عدالت وقتی به کمال رسد که شخص اولاً در قوی و جوارح خود عدالت بجا آورد، پس در تدبیر منزل و معاشرت با اهل و عیالان^{۲۹}، پس در سیاست مدینه و تدبیر امور آن. و این قسم مخصوص به سلاطین و أمرا و ارکان دولت است.

و کسی که از تعدیل قوای خود و نظم امور مملکت بدین خود - که اقرب اشیا است به او - عاجز آید بطریق اولی که نظم منزل و مدینه از او حاصل نشود. چنانچه حکما بر سبیل تمثیل گفته اند که: چراغی که نزدیک خود را روشن ندارد مسافت دورتر را بطریق اولی که روشن نتواند داشت. و لهذا در آن حدیث که حضرت رسالت پناه (ص) فرمود که: مُقسطن یعنی عادلان بر منابر نوراند از یمین بیچون حضرت رحمان^{۳۰}. چون سؤال کردند که چه طایفه اند ایشان؟ فرمود که: آنان که در احکام خود و اهل خود و آنچه ایشان را ولایت و استیلاء آن باشد عدالت بجا آورند و از افراط و تفریط متحاشی باشند. و حضرت پادشاه قابل مقبول را اجتهاد می باید نمود که چون بحمدالله تعالی صفت^{۳۱} شجاعت و سخاوت آن حضرت عرصه آفاق را فروگرفته، سائر ملکات فاضله - که در عدالت ضروری است - اکتساب فرماید، اولاً به تکمیل قوت نظری و تحصیل کمالات علمی مشغول شود و بعد از آن به تهذیب قوت شهوی و رعایت اعتدال در جمیع امور نفسی و بدنی و خارجی، تا به مقتضای « الأسماء تنزل من السماء »^{۳۲} معنی اصلی اسم عالی مقدار در آن ذات مطهر ظاهر گردد، و به استحقاق خلافت حقیقی از میان سلاطین زمان مستثنی و ممتاز باشد همچنان که به جود و کرم و سخاوت و شجاعت و شهامت و نباهت از ایشان ممتاز است^{۳۳}. الله تعالی ذات عالی آن حضرت را از مکاره زمان در ضمان امان دارد، و توفیق ازدیاد کمال و تبشیر تضاعف جاه و جلال کرامت کناد بحق الحق و کلماته و العارفين بذاته و صفاته والحمد لله رب العالمين وَالصَّلوة عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.



۲۹. رض ۱/ عیال

۳۰. حدیث نبوی است: انّ المقسطین، المقسطون عندالله علی منابر من نور. صحیح مسلم، اماره ۸، نسائی، سنن، القضاء ۱، مسند

۳۱. رض ۲/ چون+ صفت

احمد ۲/ ۱۶۰

۳۳. پا/ + تمت هذه الرسالة فی معنى العدل

۳۲. رک: میدانی، مجمع الأمثال ۲/ ۲۵۸